

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/10/10

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح / آخرین فرع از مسئله هفتم مقصد سوم

آخرین فرع از فروع مسئله هفتم که مرحوم محقق در متن شرایع در مقصد سوم ذکر کردند این است، فرمود: «و بالزانية قبل ان تنوب»؛ [1] مرد اگر بخواهد همسری بگیرد؛ خواه به نکاح دائم، خواه به نکاح دائم، اگر زن سابقه آلودگی داشت باید توبه کند. قبل از توبه اگر کسی او را به عقد خود در بیاورد، این کار مکروه هست، حرام نیست؛ گرچه برخی از فقها فتوا به حرمت دادند، ولی معروف بین فقها (رضوان الله علیهم) این کار مکروه است. منشا اختلاف نظر که آیا حرام است یا مکروه، آیه کریمه‌ای است که فرمود: زانی همسرش جز زانیه نخواهد بود و زانیه هم همسرش جز زانی نخواهد بود: «الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة و الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرکة حرم ذلك علی المؤمنین» [2] با تعبیر تحریم.

روایاتی که در ذیل این آیه هست این را توضیح می‌دهد، بیان می‌کند. ظاهر این آیه به صورت خبر هست اگر خبر باشد که درست در نمی‌آید؛ برای اینکه مطابق با واقع نیست. برخی‌ها گفتند به اینکه این آیه گزارش این است هر کسی به دنبال هم‌سلیقه و هم‌فکر خودش است نظیر کبوتر با کبوتر؛ یک مرد آلوده به دنبال زن آلوده است، یک زن آلوده به دنبال مرد آلوده است. این آیه در صدد حکم فقهی نیست؛ مثل «الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبتین و الطیبتون للطیبات» [3] از این سنخ است، حکم تشریعی نیست. و اگر چنانچه در خارج واقع نشد، چون حمل بر غالب هست نه بر اکثر؛ لذا اگر تخلف موردی داشت، محذوری را به همراه ندارد.

پس «فها هنا امران»: یکی اینکه این آیه در صدد تشریع نیست، از خارج گزارش می‌دهد. یکی اینکه بنا بر غلبه است؛ یعنی غالباً این‌طور هستند که «الطیبات للطیبتین» «الخبیثات للخبیثین»

روایات وارد در این مسئله به خوبی تبیین می‌کند که این ازدواج مکروه است. روایات هم مثل آیه بخشی از آنها ظهور در حرمت دارند. این روایاتی که بخشی از اینها ظهور در حرمت دارند، به قرینه بعضی از روایات دیگر حمل بر کراهت شدند که در هیات اینها تصرف می‌شود و دلیل بر این حمل هم کلمه «ینبغی» است که در بعضی از این روایات آمده که «لا ینبغی» این کار را نکنند. به قرینه کلمه «لا ینبغی»، آن هیات‌هایی که ظهورش در حرمت است، حمل بر کراهت می‌شود. برخی‌ها هم تصرف کردند در جهت صدور، نه در اصل صدور؛ اصل صدور را تام دانستند، در جهت صدور گفتند این حمل بر تقیّه است. پس در جمع بین نصوصی که مربوط به تحریم نکاح زانیه و زانی است، یا حمل بر کراهت می‌شود یا صرف در هیات به قرینه کلمه «ینبغی»، یا در جهت صدور تصرف می‌کنند که حمل بر تقیّه می‌کنند.

حرف دیگر آن است که در این آیه سوره مبارکه «نور» دارد به اینکه زانی «الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة و الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرکة» [4]

مشرک را که در سوره مبارکه «بقره» به صورت شفاف روشن کرد که بر هیچ مسلمانی نکاح مشرک جایز نیست: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا» [5] «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا»؛ نه به مشرک زن بدهید قبل از ایمان، نه با مشرکه ازدواج کنید قبل از ایمان؛ این آیه مطلق است، هم زانی و هم غیر زانی را می‌گیرد. یعنی کفائه در اسلام شرط نیست؟ حالا اگر یک مسلمانی آلوده شد می‌تواند با مشرکه ازدواج کند و کفائه شرط نیست، کفو شرط نیست؟ چون آیه دارد: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرَكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ»، شرط کفائه که اسلام بود پس چه می‌شود؟! معلوم می‌شود که این آیه در صدد حکم تشریعی به آن صورت نیست. این را هم کسی نگفت به اینکه این آیه با آیه «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا»، «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا» با آن معارض است و ما چگونه جمع کنیم. ما هرچه فحص کردیم دیدیم در این زمینه کسی تعرض نکرده است؛ پس معلوم می‌شود اصلاً ذهن به این سمت نیامده است، اگر ذهن به این سمت می‌آمد ظاهر آیه این است که اگر کسی آلوده شد می‌تواند با مشرکه ازدواج کند؛ یعنی اسلام شرط نیست، کفائه شرط نیست، این را که احدی نگفته است و احدی هم نمی‌تواند بگوید. پس معلوم می‌شود وزان این آیه این است که یک مرد آلوده طبعاً به آن سمت می‌رود، یک زن آلوده طبعاً به این سمت می‌رود، و کلمه «ینبغی» را هم حمل بر کراهت کردند. و این مسئله در دو باب دیگر، غیر از مسئله نکاح دائم مطرح است: یکی در نکاح منقطع، یکی در نکاح عبد و امه؛ در آنجا هم این مسئله آلودگی مطرح است که اگر کسی آلودگی جنسی داشت، گذشته از نکاح دائم، نکاح منقطع او چیست؟ اگر عبد و امه بودند حکم چیست؟ این مسائل هست.

در اصل روایات مسئله، قبلاً گذشت که اگر مردی زنش آلوده، یک؛ یا آلوده بود و بعد از ازدواج آلودگی او کشف شود، دو؛ در هر دو صورت وقتی از امام (سلام‌الله‌علیه) سؤال می‌کنند می‌فرماید به اینکه نه، می‌توانید ادامه بدهید. حتی او به حضرت عرض کرد: «لَا تَزِدْ يَدَ لَإِمْسٍ»، فرمود رهایش کن، گفت: «فَإِنِّي أَجِئُهَا»! فرمود: حالا که دوست داری داشته باش. [6] آن حزازت معنوی سرجایش محفوظ است، اینکه فرزند صالح از او به بار نمی‌آید سرجایش محفوظ است؛ اما این شرط فقهی نیست.

پس اگر بقاءً جایز باشد، حدوثاً هم جایز است. اگر بقاءً این زن آلوده شد؛ چون نکاح را همان‌طور که قبلاً ملاحظه فرمودید، چهار امر از بین می‌برد: یا انفساخ قهری «و هو الموت»؛ یا انفساخی که به منزله مرگ است؛ مثل ارتداد، اگر - معاذالله - «احدهما» مرتد شود مثل اینکه مُرد، بدون هیچ عاملی این عقد منفسخ می‌شود. فسخ نیست، انفساخ است؛ مثل اینکه مرگ، طلاق نیست، مرگ فسخ نیست، مرگ انقطاع قهری زوجیت است. ارتداد - معاذالله - مثل مرگ است به همان دلیل که اموال مرتد به بچه‌های او منتقل می‌شود؛ پس ارتداد مرگ است. یا مرگ که انقطاع قهری است، یا ارتداد که به منزله مرگ است، یا فسخ یا طلاق. حضرت در آن روایاتی که قبلاً بحث آن گذشت فرمود این انفساخ نیست، حق فسخ هم نداری؛ چون فسخ به وسیله عیوبی مشخص شده است که منحصر آنهاست، فقط طلاق است که «يَبْدَأُ مِنْ أَحَدٍ بِالشَّاقِ» [7] است. چون بحث آن قبلاً مبسوطاً گذشت، غالب کسانی که عهده‌دار شرح شرایع بودند؛ مثل مسالک، [8] مثل جواهر [9] و مانند اینها، به همین سه چهار سطر اکتفا کردند، می‌گویند «کما تقدم». بحث آن در مسئله دوم از مسائل هفت‌گانه این مقصد گذشت. مسئله دوم این بود که اگر کسی همسر او آلوده شد یا آلودگی او کشف شد، در آنجا فرمودند به اینکه این شخص می‌تواند با او زندگی کند، نه انفساخ است نه حق فسخ دارد، البته حق طلاق سر جایش محفوظ است؛ لذا اینجا بحث مبسوطی ندارند، می‌فرمایند: «کما تقدم».

اما حالا روایات مسئله را یک مروری هم بکنیم برکات خاص خودش را دارد. وسائل، جلد بیستم، صفحه 438 باب سیزده از ابواب «مَا يُحَرِّمُ بِالْمَصَاهِرَ»، این روایات هست. اولین روایت را مرحوم شیخ طوسی «بإسنادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ الْحَلْبِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَنْزُجُ الْمَرْأَةُ الْمُغْلِيلَةَ بِالزَّانَا وَلَا يَنْزُجُ الرَّجُلُ الْمُغْلِيلُ بِالزَّانَا إِلَّا بَعْدَ أَنْ تُغْفِرَ لَهُمَا التَّوْبَةُ»؛ بعد از توبه می‌شود. ظاهر این روایت نهی است و اگر ما هیچ عاملی نداشته بودیم ظاهر روایت منع بود.

روایت دومی که مرحوم شیخ طوسی «بإسنادِهِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ». این «داود» ثقه است؛ ولی مستحضرید مرحوم صاحب جواهر بجای اینکه روایت را به «زراره» اسناد بدهد؛ چون قبل آن «داود» و مانند آن بود و آن چنان مورد اعتماد این بزرگان نیست، مرحوم صاحب جواهر در جواهر از شیخ طوسی نقل نمی‌کند، بلکه این روایت را از مرحوم کلینی از «ابی الصباح کنانی» است و سند آن معتبرتر از سندی است که «داود بن سرحان» در آن هست، می‌گوید «صحیح ابی الصباح» [10] با اینکه در وسائل این روایت از شیخ طوسی نقل شد، لکن همین روایت را - که بعد می‌خوانیم - مرحوم «ابن بابویه» از «محمد ابی نصر» از «داود بن سرحان» نقل کرد و همین روایت را با سند دیگر مرحوم کلینی [11] «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» این را نقل کرد. در جواهر به نقل «ابی الصباح کنانی» اعتماد می‌کند، با اینکه روایتی که شیخ طوسی از «داود بن سرحان» از «زراره» نقل کرد [12] هم معتبر است.

این روایت دوم که «داود بن سرحان» از «زراره» نقل می‌کند این است که «زراره» می‌گوید من از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردم: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ»، این یعنی چه؟ حضرت فرمود: «هَلْ نِسَاءٌ مَشْهُورَاتٌ بِالزَّانَا وَ رَجُلٌ مَشْهُورٌ بِالزَّانَا فَدُشُّوْهُمَا بِالزَّانَا وَ غَرُّوْهُمَا بِهِ وَ النَّاسُ الْيَوْمَ بِذَلِكَ الْمَنْزِلِ»؛ اینها چون متعه را رها کردند - که در بحث «متعه» خواهد آمد - گرفتار این کار شدند. «فَمَنْ أَقْبَمَ عَلَيْهِ حَدَّ الزَّانَا أَوْ شَهْرَ الزَّانَا لَمْ يَنْبَغِ». این بزرگان فقهی از کلمه «لَمْ يَنْبَغِ»، استفاده حرازت کردند نه حرمت. قبلاً در بحث‌ها ملاحظه فرمودید اصطلاح قرآنی غیر از اصطلاح روایی و همچنین اصطلاح فقهی است. در قرآن کریم «ینبغی» در آن جاهایی که خیلی حساس است و ابدی است و قطعی است به کار رفته است؛ «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ»؛ [13] شمس حق ندارد جلو بیافتد، نه اینکه بر او مکروه است، اصلاً شدنی نیست که آفتاب جلو بزند؛ آفتاب یک سیر خاصی دارد، قمر یک سیر خاصی دارد، کواکب یک سیر خاصی دارد. یک منجم دقیق ریاضیدان اگر الآن بخواهد حساب بکند، کاملاً می‌تواند بفهمد که در طی هزار سال قبل چندتا کسوف شد و چندتا خسوف و تا هزار سال بعد هم می‌تواند بررسی کند که چندتا کسوف است و چندتا خسوف رخ می‌دهد؛ چون همه چیز منظم است. «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ»، هر کدام حسابی دارند و هیچ‌کدام نباید جلو بزنند. این «ینبغی»، «ینبغی» که در قرآن هست به معنای کراهت یا حرازت یا از آن طرف رجحان نیست؛ اما اصطلاحات فقهی به قرائن فراوانی که هست همان معنا را از آن استفاده می‌کنند که در اصطلاح فقها هست. در روایات اصطلاح روایی این است: «لَمْ يَنْبَغِ لِأَخِي أَنْ يَنْكِحَ حَتَّى يَغْفِرَ لَهُ تَوْبَةً»؛ [14] لذا از این بیش از حرازت نفهمیدند. اما آن مشکل را به آن عنایت نکردند که اگر این آیه واقعاً در صدد حکم تشریعی لزومی است، معلوم می‌شود که - معاذ الله - کفو بودن شرط نیست؛ یعنی یک مرد زانی می‌تواند با مشرکه ازدواج کند و حال اینکه «لَمْ يَقِلْ بِهِ أَحَدٌ».

پس اگر تکوینی باشد، از سنخ این خبر باشد، تام نیست؛ چون برخلاف آن واقع می‌شود. انشا باشد، قابل عمل نیست؛ چون مشرکه کنارش است. قهراً حمل بر غالب می‌شود و اگر در ذیل دارد «حُرِّمَ ذَلِكَ»، حمل بر کراهت شدید

می‌شود. سند این روایت هم کاملاً معتبر است و صحیحه هم هست.

روایت سوم این باب که مرحوم شیخ طوسی از «الْحُسَيْنَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» نقل می‌کند، شبیه روایت دوم است «إِنَّمَا أَنَّهُ قَالَ مَنْ شَهَرَ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ وَأَقِيمَ عَلَيْهِ حَدّاً فَلَا تُزَوِّجُهُ حَتَّى تُعْرِضَ نَوْبَتَهُ» [15] که این روایت در خصوص مرد زانی است و چون مثبتین‌اند منافاتی با آن روایت ندارد؛ این روایت در خصوص این مرد زانی وارد شده است.

روایت چهارم این باب که باز مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کردند «عَنْ أَبِي بَانَ عَنْ حَكَمِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَالزَّانِيَةُ لَإِنَّهَا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ» قَالَ إِنَّمَا ذَلِكَ فِي الْجَهْرِ ثُمَّ قَالَ لَوْ أَنَّ إِنْسَاناً زَنَى ثُمَّ تَابَ تَزَوَّجَ حَيْثُ شَاءَ»؛ [16] این سبق زنا اگر ملحق به توبه باشد محذوری ندارد و اگر نهی‌ایی شده است حالا تنزیهی یا تحریمی یا هر چه هست، برای قبل از توبه است. اگر روایتی مطلق بود؛ چه توبه کرده باشد، چه توبه نکرده باشد، با این روایت چهارم تقیید می‌شود.

روایت پنجم این باب که «عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمُزَنِّيُّ (رضوان الله تعالی علیه)»، در رساله «محکم و متشابه» نقل از تفسیر نعمانی «بِإِسْنَادِهِ الْآتِي عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» نقل کرده است، به این مناسبت این را جزء روایت حساب کردند. فرمودند: «وَأَمَّا مَا لَفَظَهُ حُضُورُهُ مَعْنَاهُ عُمْمٌ فَقَوْلُهُ تَعَالَى إِلَى أَنْ قَالَ «وَالزَّانِيَةُ لَإِنَّهَا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ» ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةٌ فِي نِسَاءٍ كُلِّ بَعْثَةٍ مَعْرُوفَاتِهَا لَنَا مِنْهُنَّ» «کذا و کذا» که حضرت اسم بعضی‌ها را می‌برد، «حَرَّمَ اللَّهُ يَكَاحَهُنَّ فَالْآيَةُ جَارِيَةٌ فِي كُلِّ مَنْ كَانَ مِنَ النِّسَاءِ مِنْهُنَّ» [17]. این در سوره مبارکه «نور» و مانند آن است که این احکام در مدینه نازل شده است؛ البته زن‌هایی بودند در مکه که به این آلودگی مبتلا شده بودند.

مرحوم صاحب وسائل می‌فرماید که این مطلب قبلاً هم گذشت بعداً هم خواهد آمد و در باب متعه هست «وَكُلُّ مَا دَلَّ عَلَى التَّحْرِيمِ فَهُوَ مُخْتَمِلٌ لِلتَّقْيَةِ»، چرا؟ «بِأَنَّهُ مَذْهَبُ أَكْثَرِ الْعَامَّةِ وَ يَحْتَمِلُ الْخَفْلَ عَلَى الْكَرَاهَةِ لِمَا مَضَى» [18] که جمع بین نصوص است.

پس سه راه دارد: یکی اینکه این آیه ناظر به جریان خارج است که در خارج این چنین است؛ مثل «التَّائِبَاتُ لِلْغَيْبِ» «الْخَبِيثَاتِ» که در صدد تشریع نیست. یکی اینکه به قرینه کلمه «ینبغی» در هیات تصرف می‌شود که مربوط به نزاهت و کراهت است. سوم به قرینه اینکه بسیاری از اهل سنت به این کار دامن می‌زدند، در جهت صدور این روایات تصرف شده است که حمل بر تقیّه می‌شود. البته حمل بر تقیّه همان‌طوری که مرحوم آقای بروجردی (رضوان الله تعالی علیه) اصرار داشتند، می‌فرمودند که کار آسانی نیست، این یک تاریخ قطعی و معتبری می‌طلبد؛ یعنی یک فقیه وقتی می‌تواند این روایت را حمل بر تقیّه کند که بداند امام در کدام عصر و مصر به سر بردند؛ در آن زمان، در آن مکان، فتوای کدام فقیه از فقهای چهارگانه اهل سنت رایج بود که امام نمی‌توانست خلاف بگوید. اگر همین معنا فتوای یک امامی بود که این امام در عصر دیگر بود یا در مصر دیگر بود، چگونه ما آن را حمل بر تقیّه کنیم؟! مرحوم صاحب جواهر به آن توجه دادند که بر یک فقیه لازم است که از تاریخ باخبر باشد؛ اما اصرار مرحوم آقای بروجردی (رضوان الله تعالی علیه) این بود که در مسئله تقیّه این دو عنصر عصر و مصر، زمان و زمین، «الا و لابد» باید دست فقیه باشد تا بتواند یک روایتی را حمل بر تقیّه کند. خود حضرت ممکن است در مدینه یا کوفه نبوده، در مسافرت بوده، در مکه بوده؛ آن جایی که حضرت این مطلب را فرمود آن جا باید فتوای آن فقیه مخالف رایج باشد.

اینها روایات باب «نکاح» بود در جلد بیستم. در جلد 21 هم؛ هم در مسئله نکاح «متعّه» این آمده، هم در مسئله نکاح «عبد و امه» که آن هم قرینه‌ای است بر حمل بر کراهت و مانند اینها. در وسائل، جلد بیست و یکم، صفحه 179 باب 63 «بَابُ كَرَاهَةِ وَطْءِ الْجَارِيَةِ الزَّانِيَةِ بِالْمَلِكِ وَ تَمْلُكُهَا وَ قَبُولِ مَبْنِيَّهَا»؛ جاریه‌ای که مَتَّه به این کار است و آلوده شد، از راه ملک یمین یا از راه تحلیل کسی بخواهد با او هم‌بستر شود، مکروه است.

روایت اول این باب این است که «سَعِيدُ بْنُ هَبَةَ اللَّهِ الزَّائِدِيُّ» در «الْخَرَائِجَ وَ الْجَرَائِحَ» می‌گوید: «الْحُسَيْنُ بْنُ أَبِي الْعَلَاءِ» بر وجود مبارک امام صادق (سلام‌الله‌علیه) وارد شد. «حسین بن علاء» می‌گوید که «دَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ» از اهل یک منطقه‌ای - که حالا نام بُردن آن منطقه در اینجا لازم نیست، اینجا اسم منطقه هست - وقتی که وارد شد به حضرت عرض کرد: «إِنَّ فُلَانًا بَنَ فُلَانٍ بَعْثَمَعِي بَجَارِيَةٍ»؛ یک کنیزی به من داد - آن روز خرید و فروش یک امر عادی بود؛ اینها کالا بودند، اینها را به همدیگر هدیه می‌دادند، ملک می‌کردند، تحلیل می‌کردند، آن روزها این‌طور بود، تا اینها را کم‌کم پروراندند و تربیت کردند - «بَعْثَمَعِي بَجَارِيَةٍ وَأَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَهَا إِلَيْكَ»؛ این کنیز را به عنوان هدیه به شما تقدیم کردم. حضرت طبق این نقل فرمودند: «لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا»؛ ما نیازی نداریم. «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِنَا نُدْخِلُ الدَّسَائِيثَ»؛ ما خاندانی هستیم که آلوده‌ها را در خانه راه نمی‌دهیم. «قَالَ لَقَدْ أَخْبَرَنِي أَنَّهَا زَبِينَةُ خَجَرِهِ قَالَ لَا خَيْرَ فِيهَا فَإِنَّهَا قَدْ أَفْسَدَتْ قَالَ لَا عِلْمَ لِي بِهَذَا قَالَ اغْلَمِ أَنَّهُ كَذَّابٌ» [19] عرض کرد این زن یک کنیز خانوادگی است سابقه سوئی ندارد، فرمود چرا! من می‌دانم؛ این معنی علم غیب است! عرض کرد این کنیز در یک بیت شریفی بود، با خود او بود، در اختیار او بود و دَس نیست. فرمود چرا! من می‌دانم.

پرسش: ...

پاسخ: بله، حکم غیب نیست؛ ولی قبلاً هم گذشت که خودشان را حفظ می‌کردند و به ما نگفتند. یک وقت است که حضرت می‌فرماید به اینکه ما لازم نداریم. یک وقت می‌فرماید ما خاندانی هستیم، نه شما این کار را بکنید! ما خاندانی هستیم که این کار را نمی‌کنیم. یک کسی خدمت امام کاظم (سلام‌الله‌علیه) در همان زندان، همان ملعونی که حضرت را دارد شهید می‌کند یک کفنی آورده که شما با این کفن خودتان را تکفین کنید. حضرت؛ یعنی امام کاظم (سلام‌الله‌علیه) در زندان فرمود: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِنَا نَسَائِنَا وَ حُجَّ صُرُورِنَا وَ أَكْفَانُ مَوَاتِنَا مِنْ ظَاهِرِ أَمْوَالِنَا وَ عِنْدِي كَفَنٌ» [20] ما خاندانی هستیم که مهریه همسرهایمان، حج ضروره ما، کفن مُرده‌های ما از بهترین مال ماست و من کفن را به همراه دارم؛ حالا یا به همراه دارم یا کسی می‌آید کفن می‌کند. این سه جمله را امام کاظم (سلام‌الله‌علیه) در زندان در جواب‌ها رو داد. می‌گویند «سندی بن شاهک» ملعون یک کفنی آورد که شما حالا بیمار هستید اگر رحلت کردید این کفن را داشته باشید. اینها از این‌طرف حضرت را مسموم می‌کنند و از آن‌طرف برای تظاهر برای حضرت کفن می‌فرستند. اهل بیت (علیهم‌السلام) خودشان را حفظ می‌کردند؛ اما معنای آن این نبود که برابر علم غیب به ما هم بگویند به اینکه شما این کار را نکن؛ خیلی از موارد بود که اهل بیت (علیهم‌السلام) علم غیب داشتند و به ما نگفتند که این کار را بکن، بعد بگویند: «رَفَعُ... مَا لَا يَغْلُفُونَ» [21] اما ما که می‌دانیم اینها را راه نمی‌دهیم در خانه‌هایمان. عرض کرد که «لَقَدْ أَخْبَرَنِي أَنَّهَا زَبِينَةُ خَجَرِهِ»، این کنیز در خانه خود او تربیت شد. حضرت فرمود: «لَا خَيْرَ فِيهَا فَإِنَّهَا قَدْ أَفْسَدَتْ». این شخص که این کنیز را آورد عرض کرد: «لَا عِلْمَ لِي بِهَذَا»؛ من خبر ندارم. فرمود: «اغْلَمِ أَنَّهُ كَذَّابٌ»؛ من می‌دانم.

روایت دوم این باب که از وجود مبارک امام صادق (سلام‌الله‌علیه) نقل شد این است که «دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ» از یک منطقه‌ای، «فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ مَا فَعَلَ فُلَانٌ»؛ حضرت فرمود فلان شخص در چه حالت است؟ عرض کرد: «لَا عِلْمَ لِي بِهِ»، حضرت فرمود: «إِنَّا

اُخْبِرْكِي؟» من باخبر هستم و گزارش می‌دهم. این شخصی که من از او خبر دارم «بَعَثَ مَعَكُمْ جَارِيَةً لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا»؛ من به این کنیز نیازی ندارم. «قَالَ لَيْمَ»؛ این شخصی که آورد عرض کرد چرا؟ «قَالَ يَا نَكَلَمُ ثُرَاقِبَ اللَّهِ فِيهَا»؛ فرمود: تو از آلودگی خودت خبر نداری؟ «يَا نَكَلَمُ ثُرَاقِبَ اللَّهِ فِيهَا حَيْثُ عَمِلْتُمَا عَمَلَتِ لَيْلَةُ نَهْرِ بَلَخٍ»؛ تو در کنار بهر بلخ آن شب چکار کردی؟ چنین کنیزی آوردی برای ما؟! «يَا نَكَلَمُ ثُرَاقِبَ اللَّهِ فِيهَا حَيْثُ عَمِلْتُمَا عَمِلَتِ لَيْلَةُ نَهْرِ بَلَخٍ فَسَكَتَ الرَّجُلُ»؛ این شخص ساکت شد. «وَعِلِمَ أَنَّهُ أَعْلَمَ بِأَمْرِ عَزْفِهِ». [22]

این روایت سوم را مرحوم صاحب وسائل می‌گوید: «الرَّوَاذِيُّ وَ الْمُفِيدُ وَ الظَّنْرِيُّ وَ الشَّوْقُ» اینها نقل کردند که بسیاری هدایا می‌فرستادند، جواری و کنیز می‌فرستادند و در راه مبتلا به آلودگی می‌شدند و ائمه (علیهم‌السلام) اینها را رد می‌کردند؛ [23] و یک مورد و دو مورد نبود. این معنای علم غیب!

این آیه سوره مبارکه «توبه» که «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رِسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ»؛ [24] هر چه می‌کنید خدا می‌بیند «بالذات»، رسول او می‌بیند، می‌بیند یعنی می‌بیند! این «سین» سین تحقیق است، سین تصویف نیست؛ نظیر «سین و سوف» نیست که «سیضرب» یعنی بعد می‌زند! یعنی تحقیقاً. یک سین تحقیق داریم یعنی یقیناً، یک سین تصویف داریم یعنی بعداً. اگر گفتیم: «زید سيقوم» یعنی بعداً می‌ایستد؛ اما وقتی گفتیم «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رِسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ»؛ یعنی تحقیقاً نه تصویفاً؛ چون در سوره مبارکه «یونس» دارد همین‌که می‌خواهید وارد بشوید ما شما را می‌بینیم: «مَا تَلْمِزُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ»؛ همین‌که می‌خواهید وارد بشوید ما می‌بینیم. همین معنا را ذات اقدس الهی در قرآن کریم برای پیغمبرش ثابت کرد، فرمود: «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رِسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ»، مؤمنون ائمه هستند. روایاتی که در ذیل این آیه آمده ائمه هستند. اینها فرمودند به اینکه این کار آلوده است. مال‌های حرام را هم رد می‌کردند، اختصاصی به جواری نبود. حضرت فرمود در بلخ در کنار نهر آن کاری که آن شب کردی مگر ما نمی‌دانیم!

فرمایش صاحب وسائل این است که «رَوَى الرَّوَاذِيُّ وَ الْمُفِيدُ وَ الظَّنْرِيُّ وَ الشَّوْقُ» (رضوان الله تعالی علیهم) وَ غَيْرُهُمْ أَحَادِيثَ كَثِيرَةً فِي هَذَا الْمَعْنَى وَ أَنَّهُ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ يَهْدَايَا وَ جَوَارِفَرَزَنِي بِهِنَ الرُّسُلِ فَأَخْبَرُوا بِالْحَالِ وَ رَوَوْا الْجَوَارِي»؛ [25] اینها از راه دور که می‌آمدند در بین راه آلوده می‌شدند و حضرت با علم غیب باخبر بود - همان‌طوری که امام باقر (سلام‌الله‌علیه) به آن مرد فرمود: «لَيْنَ ظَنَنْتُمْ أَنَّ هَذِهِ الْجُفْرَانَ تُخْجِبُ أَبْصَارَنَا»؛ [26] تو خیال کردی این دیوار نمی‌گذارد که ما پشت دیوار را ببینیم که تو چه گفتی! - اینها را رد می‌کردند؛ اما معنای آن این نیست که بر حضرت واجب باشد که به دیگران بگوید اینها آلوده‌اند و شما این کار را نکنید.

مستحضرید که فعل امام بیش از جواز «فی الجملة» نه جواز مطلق، ثابت نمی‌کند. کار جایز است. «اصل الفعل» دلیل جواز «فی الجملة» است نه «بالجملة». شاید تقیّه بوده! اصل فعل دلیل جواز است، این یک؛ و اگر استمرار داشت، دلیل بر رجحان است، دو؛ اما از فعل وجوب وضع نمی‌آید، یک کاری را حضرت انجام می‌دهد و دائماً هم انجام می‌دهد، این نماز جعفر را مرتّب می‌خوانند، اگر بگویند «کان، کان» از آن استحباب استفاده می‌شود. یکبار اگر ما دیدیم، دلیل بر استحباب نیست دلیل بر جواز است؛ حالا یا ذاتاً جایز است یا تقیّه جایز است، این کار «فی الجملة» جایز است نه «بالجملة». اگر استمرار باشد از آن استحباب می‌فهمیم. از فعل وجوب به دست نمی‌آید. این در باب نکاح «عبید و اماء».

در نکاح منقطع هم همین مطلب را دارند. وسائل، جلد بیست و یکم، صفحه 27، باب هشت از ابواب «متعّه»، آنجا دارد: «بَابُ كِرَاهَةِ التَّمَتُّعِ بِالزَّانِيَةِ الْمَشْهُورَةِ بِالزَّانَا وَ تَحْرِيمِ التَّمَتُّعِ بِذَاتِ الْبَيْعِ وَ الْعِدَّةِ وَ الْمُتَلَقَّةِ عَلَى غَيْرِ الشُّكِّ». ازدواج با «ذات البعل» حرام است، ازدواج در حال عدّه

حرام است، ازدواج با زنی که مطلقه است به طریق شیعه نیست، به طریق غیر شیعه طلاق داده شد حرام است؛ چون وقتی مطلقه به غیر سنّه بود می‌شود «ذات البعل». در حقیقت «ذات البعل» است او هنوز شوهردار است. این قسمت را در باب هشت ذکر فرمود. روایت اول را که مرحوم کلینی [27] ذکر کرد، این روایت را مرحوم شیخ طوسی [28] و مرحوم صدوق [29] هم ذکر کردند؛ منتها در اینجا دارد: «لَا يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَتَزَوَّجَ إِلَّا بِمَأْمُونَةٍ».

روایت اول که «سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا أَسْمَعُ»: «محمد بن اسماعیل» می‌گوید من می‌شنیدم که مردی از وجود مبارک امام رضا (سلام‌الله‌علیه) سؤال کرد: «عَنْ رَجُلٍ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ مُتَعَةً وَ يَشْتَرِطُ عَلَيْهَا أَنْ لَا تَطْلُبَ وَلَدَهَا»؛ می‌خواهد همسر بگیرد به عقد انقطاعی که بچه پیدا نکند با او. «إِلَى أَنْ قَالَ فَقَالَ لَا يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَتَزَوَّجَ إِلَّا بِمُؤْمِنَةٍ أَوْ مُسْلِمَةٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَ الزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»»؛ [30] یعنی نکاح منقطع با نکاح دائم فرقی نمی‌کند. هر حرفی که البته درباره نکاح دائم گفته شد در نکاح منقطع هم هست.

روایت دوم که این باب که باز مرحوم کلینی [31] (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرد از وجود مبارک امام صادق (سلام‌الله‌علیه) این است که «سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ وَ لَا يُدْرِي مَا حَالُهَا»؛ معلوم نیست که این زن چکاره است؟ پاک است یا آلوده است؟ «يَتَزَوَّجُهَا الرَّجُلُ مُتَعَةً». حضرت طبق این نقل فرمود: «يَعْرُضُهَا»؛ این شخص اگر بخواهد بفهمد که او آلوده است یا نه، خودش را در معرض او قرار بدهد. «فَإِنْ أَجَابَتْهُ إِلَى الْمُجُورِ فَلَا يَفْعَلُ»؛ [32] اگر دید او حاضر است آلودگی کند با او ازدواج نکند. این هم نهی تنزیهی خواهد بود.

روایت سوم این باب که مرحوم کلینی [33] «عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا» نقل کرد از «مُحَمَّدُ بْنُ الْفَيْضِ» می‌گوید از وجود مبارک امام صادق (سلام‌الله‌علیه) سؤال کردم از متعه، فرمود: «نَعَمْ إِذَا كَانَتْ عَارِفَةً»؛ اگر پاک است. «إِلَى أَنْ قَالَ وَإِنَّا كُمْ وَ الْكُوفِيُّونَ الْقَوَاعِي وَ الْبَغَايَا وَ ذَوَاتُ الْأَزْوَاجِ فَلَمَّا الْكُوفِيُّونَ قَالَ لِللَّوَاتِي يُكَاسِفْنَ وَ يُؤْتِهِنَّ مَغْلُومَةً وَ يُؤْنِسْنَ»؛ - یک عده‌ای در جاهلیت اصلاً پرچم داشتند که اینجا علامت آلودگی است - گفتم دواعی چه کسانی هستند؟ فرمود: «اللَّوَاتِي يَدْعُونَ إِلَى الْفُسْهِيَّةِ»؛ مثل اینکه کسی کالایی دارد می‌فروشد و تبلیغ می‌کند، اینها هم همین‌طور هستند. «وَ قَدْ عُرِفَ بِالْفَسَادِ قُلْتُ» بغایا چه کسانی هستند؟ فرمود: «الْمَعْرُوفَاتُ بِالزِّنَى»؛ گفتم: «ذَوَاتُ الْأَزْوَاجِ» چه کسانی هستند؟ زن‌های شوهردار چه کسانی هستند؟ فرمود: «الْمُطَلَّقاتُ عَلَى غَيْرِ الشُّكِّ»؛ [34] وقتی طلاق باطل است زن شوهردار است.

پرسش: وقتی ما ارتباط آنها را تجویز کردیم، چرا طلاق آنها را تجویز نکنیم؟

پاسخ: ازدواج یک صیغه خاص دارد و طلاق شاهد عدلین می‌خواهد. در طلاق هم این‌طور نیست که هر کسی بگوید «انْتَ طالق» درست باشد؛ دوتا شاهد باید باشند، عادل باید باشند.

پرسش: در طلاق اهل سنت قاعده الزام نمی‌آید؟

پاسخ: قاعده الزام نه؛ اینها مسلمان‌اند، اینها بیگانه نیستند. الآن یهودی‌ها، مسیحی‌ها، قاعده الزام برای آنهاست؛ اما اینها عمداً بعد از سقیفه راه را عوض کردند به سوء اختیار خودشان، حجت بر اینها تمام شد. قبلاً هم گذشت به اینکه اگر ما دوتا اسلام داشته باشیم، دوتا دین داشته باشیم می‌شود قاعده الزام؛ تمام این احکام و اول تا آخر این آیات و روایات برای ما هست برای آنها هم هست. حالا کسی به سوء اختیار خودش غدیر را می‌گذارد کنار و

سقیفه را می‌گیرد، این دین نیست. قاعده الزام این است که آنها یک پیغمبری دارند یک دینی دارند، یا نه اصلاً دینی ندارند اسلام نیاوردند؛ مثل این کمونیست‌ها یا ملحدین، این قاعده الزام سرچایش محفوظ است.

ببینید ذات اقدس الهی چگونه حرف می‌زند! فرمود هر کس حرف پیغمبر را گوش داد، حرف مرا گوش داد: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» [35] این شفاف است که حرف پیغمبر حرف من است و همین پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» [36] این همان حرف است، دوتا حرف که نیست، یک طور حرف زدن است. تعبیر قرآن کریم این است: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» تعبیر حضرت رسول این است که «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»، ما دوتا دین نداریم تا اینها یک قوم دیگر باشند و ما یک قوم دیگری باشیم.

در روایت چهارم [37] این باب هم همین است که دیگر مطلب جدیدی ندارد. چون بحث نکاح منقطع در پیش هست و - ان شاء الله - مبسوطاً خواهیم گفت، این باب هفتم، هشتم و نهم باز مطرح می‌شود.

بحثی در جلسه قبل مطرح شد این جمله را هم توضیحاً عرض کنیم که چه در قرآن و چه در روایات، تعبیرات دو قسم است: یک تعبیرات وصفی است، یک تعبیرات دستوری به اصطلاح. تعبیرات وصفی؛ یعنی مردم این چنین هستند، با گله هم همراه است. بیانات دستوری این است که این چنین باشید. اینکه در بعضی از آیات یا روایات دارد که «النَّاسُ غَيْبَةُ الدُّنْيَا» [38] «ابناء الدنيا»؛ یعنی این چنین هستند متأسفانه، نه این چنین باشند؛ اما بحث دستوری همین بود که در نهج البلاغه است فرمود: «فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ» [39] وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود این یک امر طبیعی است: «ازهد الناس في العالم امله و جيرانه» [40] اما این دستور نیست؛ فرمود بی‌رغبت‌ترین مردم به دانشمندان، زن و بچه او هستند و همسایه‌های او هستند و همشهری‌های او؛ این دستور نیست، این وصف است: «ازهد الناس في العالم امله و جيرانه» همشهری‌های او؛ دورترین و دیرترین مردمی که در مکه به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آوردند همشهری‌های او بودند. این بیان نورانی از سید الشهداء (سلام الله علیه) که بارها شنیدیم، فرمود دین اکثری مردم دین آدمسی است: «النَّاسُ غَيْبَةُ الدُّنْيَا وَ الَّذِينَ لَعَنُوا عَلَى أَلْسِنِهِمْ يَحْطِطُونَ مَا دَرَسَتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مَجَّصُوا بِالْبَلَاءِ قُلَّ الدَّيَّانُونَ» [41] قبلاً این بچه‌ها مستکی می‌جویدند، الآن آدمس؛ تا این لذیذ است این را می‌جووند، همین‌که از لذت افتاد، تُف می‌کنند و می‌اندازند دور. حضرت فرمود: دین اکثری مردم دین آدمسی است «النَّاسُ غَيْبَةُ الدُّنْيَا وَ الَّذِينَ لَعَنُوا» «لَعِقْ، لَعُوقُ»؛ یعنی «ما تعلق به الالسن». «و الَّذِينَ لَعَنُوا عَلَى أَلْسِنِهِمْ يَحْطِطُونَ مَا دَرَسَتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مَجَّصُوا بِالْبَلَاءِ قُلَّ الدَّيَّانُونَ»، اینها دستور نیست، اینها وصف است؛ اما دستور این است که «فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ»، این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) است فرمود: شما این راه با انتخاب کنید و راحت هم هستید. اینکه حضرت فرمود: «عَفْطَةُ غَيْرَ» [42] او مبالغه نکرده - معاذ الله - فرمود باطنش این است؛ پیاده نشدی، پیاده‌ات می‌کنند، بیخود سوار نشو! آن وقتی که حضرت ساکت بود که فرمود: «وَ إِنَّا نَأْمُرُ بِالْكَلامِ» [43] 25 سال ساکت بود که نگفت دنیای یک تُفی بیش نیست، بلکه آن وقتی که خاورمیانه یعنی خاورمیانه! در اختیار حضرت امیر (سلام الله علیه) بود. ما آن روز در خاورمیانه غیر از خود حضرت امیر (سلام الله علیه) سلطانی نداشتیم. ایران با اینکه امپراتوری قدری بود چندتا استانداری داشت همین! اهواز و کرمان و بصره مجموعاً یک استان بود، استاندار آن هم «ابن عباس» بود و زیر نظر حضرت امیر (سلام الله علیه). آن فلات وسیع اصفهان و اطراف اصفهان یک استان بود، فلات وسیع آذربایجان یک استان بود. کل ایران در اختیار حضرت بود. در چنین فضایی فرمود این «عَفْطَةُ غَيْرَ»، این را در زمان حکومت گفت. یک وقت است خانه‌نشین است می‌گوید دنیا «عَفْطَةُ

عَنْز» است، آن کار زاهدانه است؛ یک وقتی امیر عرب و عجم است و می‌گوید «عَفْطَةُ عَنْز». از اینها راست‌گوتر کیست؟!

بنابراین فرمود: اگر پیاده نشدی پیاده‌ات می‌کنند، چرا سوار می‌شوی؟! اگر آمد، همان بیرون دروازه راه بده - چقدر این روایات شیرین است! - دراندرون راه نده، همان بیرون پارک کنند که اگر رفتند از همان بیرون بروند. این را اندرون راه بدهی، فردا که از تو گرفتند غصه می‌خوری؛ اما اگر همان بیرون پارک کردند مشکلی نداری.

«فَتَحْضَلْ اِنْ مَاهُنَا امْرِيْن» یکی وصف، یکی دستور؛ آنجا که می‌گویند: «النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا»، یعنی این چنین هستند متأسفانه، نه این چنین باشید. «النَّاسُ اِبْنَاءُ الدُّنْيَا»، نه اینکه این چنین باشید، نه؛ برهان حضرت این است که شما از آنجا آمدید، شما که اینجا نیستید «فَاِنَّهُ مِلْهُنَّ قَدِمَ وَ اِلَيْهَا يَنْقَلِبُ»؛ فرمود شما اینجا که نیامدید؛ بله بدنتان اینجا است، اما روحتان که فرمود «تَفْخُخُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» [44] [45] آن مگر اینجا آمده؟! مگر اینجا نیست؟! از جای دیگر آمد، پس از جای دیگر آمدیم. این بیانی که شیخ بهایی دارد «این وطن مصر و عراق و شام نیست». «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْاِيْمَانِ» [46] این دیگر جزء دستورات دینی ماست و نشانه آن هم این دفاع مقدس است؛ اما برتر از اینکه گفتند «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْاِيْمَانِ» که شیخ بهایی دارد:

«این وطن مصر و عراق و شام نیست *** این وطن شهرست کان را نام نیست» [47]

این مسبق به فرمایش مرحوم شیخ اشراق است که چند قرن قبل از ایشان بود. شیخ اشراق دارد این «حَبَّ الْوَطَنِ» ی که شریعت دارد این همان است که ما از کجا آمدیم؟! مگر «من عند الله» نیامدیم؟! مگر «تَفْخُخُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» نیست؟! این بیان نورانی سید الشهداء (سلام الله علیه) در مکه در روز هشتم که خواستند حرکت کنند فرمود: «مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَةً وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ»؛ [48] یعنی وطن شناس باشد، وطنی برای وطنش جنگ کند. «وَمُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَزِجْ لِمَعْنَا»؛ ما یک وطن داریم، ما از کجا آمدیم و کجایی هستیم؟ ما اگر فقط بدن بودیم، بله از همین زمینی هستیم؛ اما اساس ما «تَفْخُخُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» است. این «من لقاء الله» از آنجا آمد؛ پس وطن اصلی ما آنجاست. بعدها جناب شیخ اشراق آن حرف را زد، بعد از چند قرن مرحوم شیخ بهایی گفته «این وطن مصر و عراق و شام نیست».

[1] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ط - اسماعیلیان)، المحقق الحلّی، ج 2، ص 245.

[2] نور/سوره 24، آیه 3.

[3] نور/سوره 24، آیه 26.

[4] نور/سوره 24، آیه 3.

[5] بقره/سوره 2، آیه 221.

[6] دعائم الإسلام، قاضی نعمان مغربی، ج 2، ص 200.

[7] مستدرک الوسائل، المحدث النوری، ج 15، ص 306.

[8] مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، الشهيد الثاني، ج 7، ص 245.

- [9] [جواهر الكلام، الشيخ محمدحسن النجفي، ج30، ص139.](#)
- [10] [جواهر الكلام، الشيخ محمدحسن النجفي، ج30، ص139.](#)
- [11] [الكافي - ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج5، ص354.](#)
- [12] [تهذيب الأحكام، شيخ الطائفة، ج7، ص406.](#)
- [13] [يس/سوره36، آيه40.](#)
- [14] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص439، أبواب ما يحرم بالمصاهرة ونحوها، باب13، ح2، ط آل البيت.](#)
- [15] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص439، أبواب ما يحرم بالمصاهرة ونحوها، باب13، ح3، ط آل البيت.](#)
- [16] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص439-440، أبواب ما يحرم بالمصاهرة ونحوها، باب13، ح4، ط آل البيت.](#)
- [17] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص440، أبواب ما يحرم بالمصاهرة ونحوها، باب13، ح5، ط آل البيت.](#)
- [18] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص440، أبواب ما يحرم بالمصاهرة ونحوها، باب13، ح5، ط آل البيت.](#)
- [19] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص179-180، أبواب نكاح العبيد و الاماء، باب63، ح1، ط آل البيت.](#)
- [20] [الارشاد، الشيخ المفيد، ج2، ص243.](#)
- [21] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج15، ص369، أبواب جهاد النفس و ما يناسبه، باب56، ح1، ط آل البيت.](#)
- [22] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص180، أبواب نكاح العبيد و الاماء، باب63، ح2، ط آل البيت.](#)
- [23] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص180، أبواب نكاح العبيد و الاماء، باب63، ح3، ط آل البيت.](#)
- [24] [توبه/سوره9، آيه105.](#)
- [25] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص180، أبواب نكاح العبيد و الاماء، باب63، ح3، ط آل البيت.](#)
- [26] [الخرائج والجرائح، ابن هبة الله الزاوي، ج1، ص273.](#)
- [27] [الكافي - ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج5، ص454.](#)
- [28] [تهذيب الأحكام، شيخ الطائفة، ج7، ص269.](#)
- [29] [من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، ج3، ص459.](#)
- [30] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص27، أبواب المتعة، باب8، ح1، ط آل البيت.](#)
- [31] [الكافي - ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج5، ص454.](#)
- [32] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص27، أبواب المتعة، باب8، ح2، ط آل البيت.](#)
- [33] [الكافي - ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج5، ص454.](#)
- [34] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص28، أبواب المتعة، باب8، ح3، ط آل البيت.](#)

- [35] نساء/سوره 4، آيه 80.
- [36] الكافي - ط الاسلاميه، الشيخ الكليني، ج 1، ص 420.
- [37] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 28، أبواب المتعة، باب 8، ح 4، ط آل البيت.
- [38] تحف العقول، ابن شعبة الحراني، ج 1، ص 245.
- [39] نهج البلاغة ط-دار الكتاب اللبناني، السيد الرضّي، ج 1، ص 84.
- [40] نهج الفصاحة، ابوالقاسم پاينده، ج 1، ص 207.
- [41] تحف العقول، ابن شعبة الحراني، ج 1، ص 245.
- [42] نهج البلاغة ط-دار الكتاب اللبناني، السيد الرضّي، ج 1، ص 50.
- [43] نهج البلاغة ط-دار الكتاب اللبناني، السيد الرضّي، ج 1، ص 354.
- [44] حجر/سوره 15، آيه 29.
- [45] ص/سوره 38، آيه 72.
- [46] مستدرک سفینه البحار، الشيخ علی النمازی، ج 10، ص 375.
- [47] شيخ بهايي، نان و حلوا، بخش 9.
- [48] اللاهوف في قتلى الطفوف، السيد بن طاووس، ج 1، ص 61.